

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اهدا

این تحفه ناچیز را با بهترین درودها به روح پاک مادر مرحومه ام
اسطوره‌ای مقدس و رفیع انسانیت تقدیم می‌دارم. که بهترین، زیباترین و با
ارزش‌ترین لحظه‌هایش را بادردها، رنج‌ها و سختی‌های فراوان در تحت
سیطره فرهنگ مرد سالار جامعه‌ی ما وقف کرد.

دو موجود زهسته گرامی تراست
یکه مهین و دیگرش مادر است

زنان

و مشکلات فرا روک شان در جامعه افغانی

نویسنده: عبدالقیوم میرزاده

سال: ۱۳۹۹

شناسنامه:

عنوان: زنان و مشکلات فراروی شان در جامعه افغانی

نویسنده: عبدالقیوم میرزاده

ناشر:

برگ آرایي: حشمت الله بیان

ویراستاری:

جای چاپ:

تیراژ: نسخه

سال چاپ: ۱۳۹۹ خورشیدی

حق نشر محفوظ به است

مقدمه

مسئله زنان و مشکلات فراروی آنها در افغانستان از مبرمترین مسایل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشور است.

مسئله زنان و مشکلات فراروی شان در جامعه افغانی یکی از مسایل مهمی و مبرمی اند که بانیست مورد توجه موشگافانه و کاوشگرانه جامعه شناسان، کارشناسان، اهل خبره و سیاستمداران قرار گیرد.

زنان بر علاوه این که نیمی از باشندگان کشور را تشکیل می دهند در عین زمان مادر و پرورش دهنده آن نیم دیگر جامعه نیز می باشند به این ترتیب وجود زنان کشور در جامعه تأثیر بیولوژیکی و روانی در ساختار کل جامعه نقش و تأثیر محکم دارد.

از مطالعه تاریخ انکشاف جامعه بشری و مطالعه تحقیقات انسان شناسی و زبان شناسی به این نتیجه می رسیم که زن نقش بسیار بزرگی در ساختار و انکشاف اجتماع انسانی داشته و مظهر تحقق آمال انسان در روی زمین است، این زن است که انسانیت را بنیان گذاشته و با تربیت و پرورش خویش مرد را به معراج می فرستد، همه بشریت از برکت پرورش زن که مشاهیر، علما، دانشمندان و خبرگان را در دامنش پرورش داده و در رفاه زندگی می کنند و بالاخره اگر زن نمی بود بشریت هم وجود نمی داشت. همچنان تجربه به وضاحت نشان داده است در جوامع که نرخ مشارکت زنان در اقتصاد، سیاست، فرهنگ و اجتماع بالاست این جوامع شگرفا، مترقی، مرفه و از سطح بلند تسهیلات و امکانات مادی برخوردار می باشد.

اما در جامعه ما بنا بر نگرش نا برابر در قبال این قشر با اهمیت جامعه، موجودیت فرهنگ مرد سالاری، موجودیت خشونت خانواده و اجتماع علیه زن، منفعل بودن این قشر در برابر انواع تبعیضات و نا برابری ها و عدم مشارکت

فعال این قشر در همه امور اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و اداره، سوء استفاده ابزاری از عده نمایندگان زن در ساختار بروکراتیک، ارگان‌های رهبری، پروسه‌های انتخاباتی و جامعه مدنی کشور و جا زدن آن به عنوان مشارکت عمومی زنان در جامعه و تقسیم فطری امور منزل و کار خانه و فرزند داری برای زنان و امور کارهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، و اداره امور کشور برای مردان یعنی تقسیم نابرابر کار اجتماعی باعث آن شده تا این قشر در کشور از شرکت در همه تحولات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بدور نگهداشته شده و جایگاه اش در ساختار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه همچنان خالی مانده است. چنانچه گاندی فقید در این زمینه می‌گوید: «من جدا عقیده دارم که آزادی و نجات یک کشور با فداکاری و روشن بینی زنانش بستگی دارد. زن، مادر مرد است، چه کسی می‌تواند حداکثر توانائی را برای محبت و تحمل رنج نشان دهد. زن با حمل فرزند خود در مدت نه ماه و تغذیه او از وجود خویش، از رنجی که تحمل می‌کند شادمان می‌شود. چه دردی ممکن است با رنج دردهای زایمان برابری کند؟ اما زن در لذتی که از آفرینش حس می‌کند این دردها را از یاد می‌برد. باشد که زن این محبت خود را به تمامی جامعه بشری منتقل سازد.»

در کشور ما افغانستان یکی از بارزترین و اصلی‌ترین شاخص‌های عامل عقب ماندگی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و موجودیت نا امنی عدم مشارکت کامل زنان جامعه ما در کلیه عرصه‌های اقتصاد، اداره و اجتماع می‌باشد. این محرومیت نه تنها زن را به قشر بدبخت و ناتوان جامعه تبدیل کرده‌است بلکه همه جامعه و مردم را بدبخت کرده و کفاره این عقب ماندگی را تمام باشندگان این سرزمین می‌پردازند. باید یادآوری کرد در مسئله مشارکت آن‌هم در کشورهای رو به انکشاف چون افغانستان که اقتصاد کشور و عواید ناخالص ملی وابسته به زراعت، مالداري و تولیدات زراعتی و دامداری می‌باشد. بیشترین نفوس کشور در این سکتور اقتصادی و تولید

مشغولیت دارد. کشور ما افغانستان نیز شاه‌رگ اقتصادی‌اش زراعت و مال‌داری بوده و اکثریت نفوس کشور در این سکتور مصروف فعالیت تولیدی می‌باشند (البته که چگونگی وضعیت تولید در این سکتور در بحث حاضر نمی‌گنجد). اکثریت زنان کشور در دهات و قریه جات زندگی دارند و به نحوی با بقیه اعضای خانواده در کار زراعت و مال‌داری مشارکت دارند. ولی این مشارکت زنان بنابر موجودیت تفکر زن ستیز به هیچ‌وجه با نورم‌های اساسی مشارکت اقتصادی هم‌نواپی نداشته و زن از این مشارکت‌اش هیچ عاید مادی و یا معنوی به دست نمی‌آورد بلکه زنان کشور ما در دهات و قریه جات به تناسب زنان شهر نشین دو برابر مورد تظلم و بهره‌برداری ظالمانه قرار داشته و تحت یوغ مستمر فرهنگ مرد سالار قرار دارند.

در جریان پژوهش برای نوشتن این رساله به این نتیجه رسیدم آنچه که بیشترین سهم را در نابرابری حقوقی زنان جامعه و ادامه بلاانقطاع فرهنگ مردسالاری دارد، عبارت است از بی‌سوادی، ناآگاهی زنان جامعه ما از خود، جامعه و ماحول شان، منفعل بودن زنان در برابر همه مسایلی که به سرنوشت‌اش مرتبط می‌باشد، بی‌باوری و نبود اعتماد به نفس برای مشارکت در کلیه امور اجتماع و سیاست با اضافه احتمال خشونت علیه زنان، موجودیت روحیه و فرهنگ مرد سالار در ارگان‌های حراست از قانون، عدلی، قضایی، ضعف ارگان‌های تأمین نظم عامه، نازل بودن سطح آگاهی مردم از حقوق انسانی، نقش مردم خاصتاً زنان در رفاه، ترقی و پیشرفت، و نبود تفکر منافع ملی در میان مردم. که هر عامل و یا مجموعه عوامل که از آن یادآوری کردم مستلزم تدقیق، پژوهش و کنکاش بود. بدین لحاظ سعی به عمل آوردم تا از طرق ارائه پرسشنامه‌های کتبی و شفاهی (مصاحبه‌های غیابی و حضوری) با عده قابل توجه از زنان ولایت‌های مختلف کشور تا حد امکان سفر به قریه‌ها و دهات توانستم تصویر نسبتاً روشنی در باره موقعیت اجتماعی زنان کشور ما، چگونگی مشارکت شان در اجتماع، سیاست، اقتصاد و فرهنگ و چالش‌های

فراروی شان در کشور ما داشته باشم. و بر پایه همین تحقیقات و تجارب بیش از نیم قرن خودم در فرود و فرازهای زندگی اجتماعی، کاری و سیاسی مصمم گشتم تا رساله حاضر را قلم بزنم. تا باشد دین خویش را برای آزادی زنان جامعه ما از زیر استبداد فرهنگ مسلط مرد سالاری و رهنمونی کشور از طریق مشارکت وسیع زنان در کلیه امور اجتماع - سیاست - فرهنگ - اقتصاد ادا کنم. با آنکه من زن نیستم ولی درد جانکاه زنان جامعه ما که آن‌ها مادران و خواهران من هم هستند و بنابر غیبت این نیمه‌ای بسیار با ارزش اجتماعی ما در رویدادهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مرا به این نتیجه رساند تا با همه ناتوانی در حد استطاعت توان، استعداد، امکان و یاری جان حضور واقعی این نیم پیکر جامعه را که در عین زمان زاینده و پرورش دهنده‌ای آن نیمه دیگر نیز می‌باشد با همه چون و چراها، معایب و محسنات درونی آن مورد تدقیق قرار دهم. تا بدین وسیله دریابیم که چه عوامل عینی و ذهنی باعث گردیده است که این با اهمیت ترین جزء ترکیبی اجتماع ما از روند تعاملات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بدور مانده است و بدین ترتیب کشور ما در طول درازمنه عصر شکوفایی جوامع بشری برای رفاه انسان درگیر مصیبت‌های خانمانسوز بنیادگرایی، جنگ، برادرکشی، افتراقات سیاسی، مذهبی، ملی، زبانی و فرهنگی بوده و روز تا روز سیر قهقرایی را می‌پیماید.

من در جریان این تحقیق دریافتم عده قابل توجه سیاستگران و دست اندر کاران امور سیاسی، اجتماعی، پلان گزاران امور اقتصادی و فرهنگیان به خوبی می‌دانند که در اصل مشارکت برای رفاه اجتماعی، ترقی و تعالی کشور و بهبود سطح زندگی مردم مهمترین مشارکت همه مردم منجمله زنان من حیث نیمی از ساکنین با اهمیت کشور ضروری و لازمی می‌باشد اما متأسفانه بنابر حاکمیت بلاقید و شرط فرهنگ مرد سالاری زنان پیوسته از این روند حذف می‌شوند. این سیاستمداران و پلان گزاران با دلایل موجه و ناموجه از قبیل بی‌سوادی و ناآگاهی زنان و نداشتن اطلاعات کافی از حقوق انسانی و وجایب

اجتماعی، عدم پذیرش زنان در بسیاری از موقعیت های شغلی اداره کننده که مردان آنرا توهین به خود می دانند، عدم اعتنا به باورها عقیدتی و نگرش های زنان، عدم اعتماد بالای زنان بنابر بی باوری و نبود اعتماد به نفس زن، موجودیت قدرت انحصاری مرد در تمام سطوح اداره کشور که در این سیستم زنان خود را غیرمصنوع احساس می کنند، زنان هیچ نوع کنترل بر ثروت و منابع تعیین کننده در جامعه ما ندارند، متفرق بودن و نبود اتحاد همه زنان برای رسیدن به امیال شان، بنابر موجودیت تابوهای فرهنگی که بسیاری از آنها بوسیله زنان در جامعه رعایت بی دریغ و محافظت می گردند و سوء استفاده از نقش سنتی جنسیتی زنان چون مادر و پرورش دهنده و عوامل دیگری که در متن این رساله آنرا به توضیح می گیریم از مشارکت زنان چشم پوشی می کنند. گویا به قول این سیاست گذاران و برنامه ریزان از حساسیت های جامعه جلوگیری به عمل می آورند. این نگرش نه تنها زنان را از مشارکت عمومی باز می دارد بلکه آزادی های آنها را محدودتر ساخته و زمینه های با سواد شدن، کسب آگاهی، جامعه پذیری، تأمین سلامت جسمی و روحی آنها و ارتقای ظرفیت ها و توانمند سازی آنان را نیز سد می گردد. در تحت تأثیر این فرهنگ و این نگرش نخبه گان، سیاست گذاران و پلان گذاران فشار ناروای بیشتر بر زنان تشدید یافته و باعث می گردد آنها از مشارکت و تصمیم گیری ها بدور بمانند.

در حالی که اگر این پلان گذاران و اداره کنندگان تدابیری را روی دست گیرند و طرز اداره و سیستم اجرایی را در کشور ما طوری عیار سازند که بر اساس آن زنان جامعه ما از طریق کورس های سواد آموزی، مکاتب، مدارس، مراجع تحصیلات عالی، رسانه های صوتی، تصویری و چاپی آموزش ببینند و آگاه گردند و معرفتی با حقوق فردی و اجتماعی حاصل کنند، اعتماد به نفس شان استحکام یابد و صاحب شخصیت با وقار و آگاه در همه امور سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی گردند یقیناً توانمندی مشارکت کامل را در

تمام عرصه‌های اجتماعی پیدا کرده و جامعه از این طریق به‌صوب رفاه، پیشرفت و ترقی رهنمون می‌گردند.

من در جریان این تحقیق دریافتم زنانی که آگاه و با سواد اند نه تنها خود موفق، با خلاقیت مبتکرانه، اعتماد به نفس کامل و متفکر پیشرو اند بلکه فرزندان، خانواده و اطرافیان چنین بانوان افراد فکور، آگاه، خلاق، مبتکر و دارای اعتماد به نفس می‌باشند. به قول گاندی هیچ مدرسه‌ای بهتر از خانه و هیچ معلمی بهتر از مادر و پدر وجود ندارد.

همچنان در جریان این کاوش‌ها به‌بسیار زوایای دیگر مشکلات فراروی زنان کشور ما برخوردیم که به‌این منظور مصمم شدم تا نتیجه‌گیری این یافته‌ها و ارزیابی‌ها را غرض آگاهی همه مردم منجمله زنان کشور ما طی یک رساله به خدمت شان تقدیم بدارم.

من بخوبی درک می‌کنم که نوشتن همچو مسایل مبهم و حاد اجتماعی کار متخصصین مجرب امور اجتماع، اقتصاد و سیاست می‌باشد که من در حد شاگرد مبتدی این رشته‌ها هم خود را تصور نمی‌کنم. اما دین انسانی، افغانی، منافع ملی و حب وطن با این همه ناتوانی مرا واداشت تا با روحیه اعتماد به نفس این مأمول سترگ ملی را بسر رسانم. زیرا بخوبی درک می‌کنم که با زنان کشور ما برخورد غیر انسانی جریان داشته و تأثیر آن بر کل جامعه مستولی است. من باور دارم که با افزایش و گسترش مشارکت زنان و حضور فعالانه شان در همه عرصه‌های اجتماع خود باعث باروری فرهنگ جدید پذیرش زنان منحصیث انسان کامل الحقوق می‌گردد. من همچنان به این باور گاندی فقید باورمندم که زنان با سلاح قوی قدرت انعطاف پذیری و مقاومت بیشتر شان توانایی انسانی کردن جامعه را در کل دارند. در حقیقت امر محروم ساختن زنان از مشارکت اجتماعی به‌مفهوم محروم ساختن جامعه از توانایی‌ها، استعدادها، خلاقیت‌ها، ابتکارها، یدگاه‌های بکر و نظریات ارزشمند نبی از مردم جامعه می‌باشد.

در این رساله سعی کردم تاریخ ها را به سنه میلادی بنویسم تا از بروز اشتباهات در برگردان تاریخ ها جلوگیری به عمل آید.

بیشترین آرزومندی ام از پخش، نشر و اشاعه این اثر به دسترس گزاری آن به همه مردم و خاصتاً زنان کشور ما و پیشتازان نهضت زن در کشور ما می باشد. زیرا این اخیرالذکر در گام نخست همه نیرویش را برای شناخت جامعه، موقف زنان و مشکلات فراروی شان در کران تا کران کشور متمرکز گرداند تا بتواند این نیرو را به گردان نیرومند و مؤثر برای دستیابی به حقوق حقه اش تبدیل کند.

به امید روزی مردان کشور ما زنان را افراد کامل الحقوق جامعه بپندارند و زنان همچو مردان در قاعده و رأس جامعه حضور فعال داشته باشد.

در کتاب «ملت، منافع ملی و دولت ملت در افغانستان» زیر عنوان زنان و مشارکت آن ها در روند ملت سازی و منافع ملی کشور ما توضیح مختصری ارائه کرده بودم. در همان جا وعده سپرده بودم که در آینده مسئله زنان را در جامعه افغانی با کاوش بیشتر مورد مذاقه و ارزیابی قرار داده تا زوایای تاریخ عدم مشارکت فعالانه زنان در چرخ اقتصادی و سیاسی کشور را تا حد توان نمایان ساخته و دلایل و عوامل باز دارنده ای که در افغانستان از مشارکت فعال زنان در شگوفایی اقتصاد و اداره کشور جلوگیری کرده و مانع آن گردیده و تاکنون زنان نتوانسته اند جایگاه شایسته ای در شگوفایی اقتصاد و سازمان اداره کشور احراز کنند بر شمارم و راه های برون رفت و بهبود این معضله اجتماعی را نشانی کنم. زیرا مسئله زنان و مشارکت این قشر در اجتماع، سیاست، اقتصاد و اداره بخشی دیگری از آسیب بزرگ اجتماعی و اقتصادی و سیاسی جامعه ما می باشد که باعث ناتوانی، عقب ماندگی و در ماندگی کشور ما افغانستان عزیز گردیده است. بدون رفع این آسیب بزرگ اجتماعی رسیدن ما به منزل مقصود ملت یک پارچه و راه یابی به شاهراه ترقی و پیشرفت میسر و ممکن نیست. تجربه کشورهای توسه یافته به وضاحت این را می رساند

که میزان مشارکت زنان در اجتماع، اقتصاد، اداره و سیاست مستقیماً متناسب است با درجه رشد و توسعه یافتگی آن کشورها. همچنان توسعه پایدار به مثابه فرآیندی که مردم یک کشور برای دستیابی به یک زندگی مرفه به آن نیازمند اند بدون استفاده مؤثر از همه ظرفیت‌ها و امکانات و مشارکت همه مردم که زنان بخش قابل توجه پنجاه در صدی این ظرفیت را تشکیل می‌دهند، در این روند امریست غیر محتمل. زیرا برای بشر پیوسته امکانات محدود بوده و نیازمندی‌های جامعه نامحدود می‌باشد، این افزایش نامحدود نیازمندی‌ها سیاست‌گذاران و متخصصین اداره و اقتصاد را به این نقطه عطف می‌رساند که در سیاست‌گذاری‌هایشان اشتراک همه اقشار به ویژه قشر زن را در اداره و اقتصاد به صورت مؤثر در نظر داشته‌باشند. راه‌ها و راهکارهایی را جستجو می‌کنند تا همه افراد جامعه در دوران چرخ اقتصادی سهم‌شانرا ادا کنند.

زنان نیمی از باشندگان کشور ما را احتوا می‌کنند و در عین زمان مادر و پرورش دهنده آن نیم دیگر نیز می‌باشند که به نحوی وجودشان بر کل جامعه ما تأثیر بیولوژیک، روانی و ساختاری محکم دارد. زن نقش بسیار بزرگی در ساختار و انکشاف اجتماع انسانی داشته و مظهر تحقق آمال انسان در روی زمین است، این زن است که انسانیت را بنیان گذاشته و با تربیه و پرورش خویش مرد را به معراج می‌فرستد، همه بشریت از برکت پرورش زن که مشاهیر، علما، دانشمندان و خبرگان را در دامنش پرورش داده است در رفاه زندگی می‌کنند و بالاخره اگر زن نمی‌بود بشریت هم وجود نمی‌داشت.

اما بنا برنگرش نا برابر جامعه ما در قبال این قشر، موجودیت فرهنگ مرد سالاری، موجودیت خشونت خانواده و اجتماع علیه زن، منفعل بودن این قشر در برابر انواع تبعیضات و نابرابری‌ها و عدم مشارکت فعال این قشر در همه امور اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و اداره، سوء استفاده ابزاری از عده نمایندگان زن در ساختار بروکراتیک، ارگان‌های رهبری، پروسه‌های انتخاباتی و جامعه مدنی کشور و جا زدن آن به‌عنوان مشارکت عمومی زنان در جامعه و

تقسیم فطری امور منزل و کار خانه و فرزند داری برای زنان و امور کارهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، و اداره امور کشور برای مردان یعنی تقسیم نا برابر کار اجتماعی باعث آن شده تا این قشر در کشور از شرکت در همه تحولات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بدور نگهداشته شده و جایگاهش در ساختار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه همچنان خالی نگهداشته شود. در افغانستان زیر نفوذ فرهنگ مردسالار جامعه، سوء استفاده از ابزار مذهب، بی‌باوری، عدم اعتماد به نفس و منفعل بودن خود زنان برای مشارکت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی زنان در همه عرصه‌های زندگی اعم از سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نقش بسیار اندک داشته و در جامعه منحصراً مردان تلقی نمی‌گردد بیشتر این تلقیات بر می‌گردد به خود زنان ایشان اند که مردان فردای مرد سالاری جامعه را در دامان خویش پرورش می‌دهند، زنان کشور ما خود در مشارکت فعال شان در اجتماع بی‌باور اند، خودشان احساس ناتوانی و بی‌انگیزگی می‌کنند، آن‌ها سیاست و کار اجتماعی را خارج از توان و ظرفیت خویش می‌دانند و به تأثیرگذاری خویش در جامعه و سیاست باورمند نیستند، به قول پیر بوردیو (Pierre Bourdieu) (۱۹۳۰ - ۲۰۰۲) جامعه شناس و مردم شناس شهیر فرانسوی و نویسنده کتاب تمایز «در جوامع نا برابر اجتماعی که فرهنگ مرد سالار متمرکز است مردان قویاً که مجبور اند نه فقط این‌که مجاز اند - که عقیده‌ای را بیان کنند در صورتی‌که زنان هیچ نیاز و اجباری به اظهار عقیده حس نمی‌کنند و به آزادی بیشتری می‌توانند این وظیفه را به دیگری یعنی مردان محول کنند به عباره دیگر وکیل بگیرند»، در بسیاری از حالات آن‌ها حتی برای انتخاب همسر خود را ناتوان می‌پندارند، در انتخاب همسر هم وکیل می‌گیرند تقریباً در تمام فرهنگ‌ها زنان برای انتخاب همسر وکیل، ساقدوش یا رهنما می‌گیرند. در سطح خانواده بیشتر از مردان خانواده زنان خانواده‌ها بالای دختران شان تأکید به رعایت سنت‌ها و عادات بازدارنده از تحصیل، مخصوصاً تحصیلات عالی، مشارکت و برابری دارند آن‌ها هستند

که دختران شان یا زنان فردای کشور را با افکار ناسالم گذشته و تبعیض جنسیتی باز تولید می‌کنند.

به قول گاندی که می‌گوید «چه دارویی باید تجویز کرد برای ملتی که گدایی را قناعت می‌نامند و زندگی در فلاکت و نکبت را صبر میدانند و با تبسمی بر لب این حماقت را به‌گردن حکمت خدا می‌اندازند!!» بناً اگر مسئله مشارکت زنان را به‌صورت قانونمند در برنامه ریزی‌های آینده ساز کشور در نظر بگیریم، توجه نخست باید به‌فرهنگ حاکم در کشور مبذول گردد، در ساختار فرهنگی کشور ما که عبارت از مجموعه‌ای عادات، عقاید، باورها، هنرها، آداب، اخلاق و حقوق متداول در میان مردمان ما می‌باشد، این باور حاکم است که زن ضعیف است، زن ناتوان است، این باور بیشتر باور خود زنان است. باید این باور از ریشه دگرگون گردد، این دگرگونی را زن بانیست بیاورد، او خودش باورمند خودش گردد زنان کشور ما باید اولاً خود اعتماد به‌نفس پیدا کنند و در راه مشارکت عمومی در جامعه کوشا گردند و همان است که با مشارکت در همه امور اجتماع و سیاست حقوق برابر خود را نیز در جامعه نهادینه می‌گردانند.

با وصف تصویب قوانین تساوی حقوق زن و مرد، قانون عدم خشونت علیه زنان و سایر اصولنامه‌ها و قوانین برای رعایت حقوق زنان مقررات زمان طالبان چون ضرب و شتم، آزار روحی، ازدواج‌های دختران صغیر، بهره‌کشی و فروش دختران، ممنوعیت تحصیل و نداشتن حقوق سیر و سفر برای زنان تاکنون در مراکز شهرها و محلات به‌شدت وجود دارد. گزارشات درد آوری از گوشه و کنار کشور در باره سنگسارها، فتوی‌های ظالمانه مذهبی، ظلم و تعدی علیه زن وجود دارد. صدها زن در گوشه و کنار کشور به دست اعضای خانواده‌های شان کشته شده‌اند که قتل شان نه‌گزارش شده است و نه‌بررسی طب عدلی در زمینه صورت گرفته است. خود کشی‌ها و خود سوزی‌های زنان سال‌های اخیر در کشور ما بیانگر افزایش چشمگیر خشونت علیه زن و بی‌داد

جامعه مرد سالار می‌باشد.

ارقام احصایوی ارگان‌های اداره دولت از شرکت ۳۰ در صدی زنان در هر دو مجلس شورای ملی، موجودیت بیش از ۴۰ در صدی دختران در مکاتب و پوهنتون‌های مرکز و ولایات، موجودیت حدود ۲۵ در صد معلمان زن در مکاتب و اشتغال بیشتر از ۲۰ در صد زنان در ادارات دولتی و شفاخانه‌ها خبرهای امیدوار کننده از مشارکت زنان کشور ما در کلیه امور کشوری می‌دهد اما همان‌طوری که در بالا ذکر کردم بیشتر از ۸۰ در صد زنان کشور ما در مرکز و ولایات، قرا و قصبات به همان شکل قوانین طالبی زیر سیطره بی‌داد افراط‌گرایی و مردسالاری زندگی دارند. سنگسارها و محاکم صحرائی علیه زنان همچنان جریان دارد.

رفتارهای نمایشی و حرکات سمبولیک درد زن جامعه ما را دوا نمی‌کند، بلکه برعکس پروسه بیداری و آگاهی زن را بیشتر به مشکل مواجه می‌سازد. برویت قوانین کشور به‌ویژه قانون اساسی و قانون منع خشونت علیه زن راه‌های قانونی برای مشارکت زن در فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و اداره کشور هموار گردیده است اما این به‌هیچ‌وجه کافی نیست زیرا از یک‌طرف در شرایط نا امن امروز کشور ما که دولت حتی در پایتخت توان تطبیق قانون را ندارد و در سراسر کشور ملوک الطوائف با اندیشه‌های سنتی و تفکر زن ستیز حاکم است این قانون اساسی و یا قوانین در این راستا چه دردی را دوا می‌کند؟ از طرف دیگر در جایی که حتی قدرت دولتی با همین قانون حامی حقوق زنان حکمرانی داشته باشد نمی‌تواند به‌زور وارد حریم خانواده‌ایی که در آن فرهنگ و تفکر تبعیض علیه زن و مشارکت او در اجتماع حاکم است، گردد. بناً با آنکه قوانین نقش ارزنده‌ای را در این راستا دارند اما زنان کشور ما به‌آگاهی از نقش خویش در تحولات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی نیازمند اند، لازمی است نخست باورهای حاکم در ذهن خود زن تغییر یابد، زنان باید به‌مؤثریت مشارکت شان در جامعه باورمند گردند، آن‌ها هم پسران و هم دختران

شان را با باورهای نو برای مشارکت عموم مردم بدون تبعیض جنسیتی و سایر نابرابری‌های اجتماعی تربیت کرده و به جامعه بسپارند. خلاصه در یک کلام باید خاطر نشان کرد که از همه مهمتر و اولتر لازم است تا فرهنگ آزادی و برابری انسانی زن در جامعه نهادینه گردد، به قول جواهر لعل نهرو «برای بیدار شدن مردم این زنان است که باید بیدار شوند، وقتی دختری حرکت می‌کند خانواده به جنبش در می‌آید پس از آن روستا، شهر و ملت نیز تکان خواهند خورد.» این راه یک شبه نیست زحمات و قربانی‌های بی‌شماری را مطالبه دارد، تکانه‌های بیشماری در کشورما وجود داشته و دارد که بیداری و آگاهی زنان را در پسوند خویش نهفته داشت ولی زنان کشور ما بنابر نبود سیستم سازمان دهنده، اداره کننده و رهبری کننده و عدم موجودیت یک اجماع نظر و یا یک سازمان سراسری زنان نتوانستند از آن بهره جویی موثر کنند، حادثه فرخنده شهید در شهر کابل و حوادث بیشماری سنگسارها، خود سوزی‌ها و خودکشی‌ها در سرتاسر کشور مؤثرترین محمل‌های بیدار کننده محسوب می‌گردند تا ارگان‌های مدافع برابری حقوق زنان، رسانه‌ها و ادارات فرهنگی در افغانستان با بهره جویی مؤثر از آن در بیداری این قشر بسیار با اهمیت و محوری جامعه و مشارکت‌اش در اجتماع، سیاست و اقتصاد استفاده می‌کرد. که متأسفانه این تکانه‌های بسیار با ارزش به فراموشی سپرده شد. ما به هیچ پیشرفتی نایل نخواهیم گشت که عنصر ضد پیشرفت در تفکر محوری‌ترین قشر جامعه یعنی زنان حاکم باشد. گاندی فقید در زمینه می‌گوید «توهینی بزرگ خواهد بود که زن را جنس ضعیف شمرد. اگر من زن متولد شده بودم در مقابل ادعا و تصور مرد که زن را بازیچه خویش بشمارد، شورش می‌کردم. از تمام معایب و مفاسده‌ای که مرد مسئول به وجود آوردن آنهاست هیچ کدام به این اندازه انحطاط‌انگیز و ناراحت کننده و خشونت آمیز نیست که نیمه بهتر جامعه بشری را مورد توهین و تحقیر قرار دهد. من از لحاظ فکری و ذهنی خودم را زن می‌کنم تا بتوانم درون قلب زن راه یابم.» چنانچه

ماری ولستون کرافت (Mary Wollstonecraft ۱۷۵۹ - ۱۷۹۷) فیلسوف، نویسنده و وکیل مدافع زنان انگلیسی بیش از هر چیزی خواهان شخصیت انسانی برای زنان بود. او می‌گفت زن بازیچه مرد یا زنگوله او نیست که در هنگام فراغت از تعقل، با صدای جرینگ و جرینگ آن خود را سرگرم کند. به‌بیان دیگر، او چنان‌که کانت می‌گفت وسیله محض یا ابزاری برای خوش بختی یا کمال شخصی دیگر نیست بلکه همان چیزی است که کانت آن را هدف نامید، یعنی عاملی خردورز که کرامت او در قابلیت خود سامانی خویش نهفته‌است. هرگاه با فردی همچون وسیله محض رفتار کنید گویی او را کمتر از شخص می‌دانید، یعنی وجود او قائم به‌خود نیست بلکه از ضمائم شخصی دیگر است. مثلاً اگر رفتار شوهری با زن خود در حد رفتار با یک گیاه زیبای خانگی باشد گویی او را شیئی پنداشته که فقط برای کام روایی خود آب و نانش می‌دهد. به‌همین ترتیب، اگر زنی اجازه دهد که با او چنین رفتاری شود از منزلت انسانی خود نزول کرده‌است، یعنی به‌جای آن که مسوولیت پرورش خود رأی تبدیل شدن به‌سپیداری تنومند را بپذیرد از آزادی خود دست شسته و اجازه می‌دهد دیگران از او درختچه‌ای کوچک گرچه زیبا بسازند. از همه این نظریات و پژوهش‌ها به‌این نتیجه می‌رسیم که این زن است باید تغییر کند، او تابشگر این فرهنگ گردد که زن انسان کامل الحقوق است و تام الاختیار مانند مرد است و این فرهنگ در کلیه سطوح جامعه نهادینه گردد.

تا زمانی‌که خود زنان به‌این باور و آگاهی نرسند که آن‌ها مانند مردان انسان کامل توانمند بوده و در جامعه نقش مهمتر و بیشتر از مرد را دارا می‌باشند، فرودست و فرادستی در جامعه در کار نیست و اگر زن خودش برای احراز جای و مقامش در تکاپو نگردد، این خودش است که سند محکومیت و فرودستی‌اش را با وصف مقام شامخ‌اش در جامعه تسجیل می‌کند و اگر زنان جامعه ما بیدار نگردند این جامعه قرن‌های دیگر با این مشکلات که دارد تقلا

خواهد کرد.

چنانچه گاندی در این باره می‌گوید: «عقیده شخصی من این است که مرد و زن برابر هستند، مسائل مربوط به‌ایشان هم در اصل باید برابر باشد. در هر دو آن‌ها روح، یک‌سان است، هر دو به‌یک شکل زندگی می‌کنند و یک نوع احساس دارند. هر یک مکمل دیگری است و هیچ کدام نمی‌تواند بدون کمک‌های دیگری زندگی کند. من جداً عقیده دارم که آزادی و نجات یک کشور با فداکاری و روشن بینی زنانش بستگی دارد. زن، مادر مرد است، چه کسی می‌تواند حداکثر توانائی را برای محبت و تحمل رنج نشان دهد. زن با حمل فرزند خود در مدت نه ماه و تغذیه او از وجود خویش، از رنجی که تحمل می‌کند شادمان می‌شود. چه دردی ممکن است با رنج دردهای زایمان برابری کند؟ اما زن در لذتی که از آفرینش حس می‌کند این دردها را از یاد می‌برد. باشد که زن این محبت خود را به‌تمامی جامعه بشری منتقل سازد.» زیرا همین زنان اند که پرورش دهندگان اعضای فردای این جامعه اند. آن‌ها نه‌تنها چون مادران تربیت دهندگان و پرورش دهندگان فرزندان خود اند بلکه در عین زمان تربیت و پرورش جوانان و پدران فرزندان فردا را نیز به‌عهده دارند. ببینید در این دایره مستمر حیات زنان کاملاً نقش تعیین کننده را دارند که بر علاوه اشتراک خودش در اداره، سیاست، اقتصاد و جامعه از اهمیت فوق‌العاده برخوردار می‌باشد بحیث زن و مادر فردا و فرداهای ما به‌بیداری و آگاهی ایشان وابسته می‌باشد. یعنی حقا که جواهر لعل نهرو به‌اهمیت مستمر این عیب اجتماعی پی‌برده و این قشر را آغازگر بیداری ملت دانسته است. همان‌طوری که در آغاز متذکر شدم مشارکت همه اقشار در پیشرفت و توسعه اقتصادی، سیاسی و تکنولوژیک امریست نهایت ضروری ولی زنان کشور ما که نیمی از ظرفیت و امکانات کشور را احتوا می‌کنند از شبکه این مشارکت کاملاً به دور اند. چنانچه پتروس غالی سر منشی سابق سازمان ملل متحد در پیام خویش به‌مناسبت بزرگداشت از روز جهانی حقوق بشر در ۱۰ دسامبر سال

۱۹۹۳ بیان داشت: «کرامت کامل انسان فقط به معنای آزادی از شکنجه نیست بلکه آزادی از گرسنگی هم معنی می‌دهد. کرامت کامل انسان در عین حال که که به معنای حق رای و حق آزادی عقیده است، به معنای حق آموزش، حق بهداشت و رفاه نیز می‌باشد. در حقیقت کرامت انسان به معنای برخورداری از کلیه حقوق و عاری از هرگونه تبعیض است و توسعه صحیح به پایه‌ای استوار از دیموکراسی و مشارکت عموم مردم اعم از زن و مرد نیازمند است.» (صفحه ۲۸ گزارش عمومی سازمان ملل متحد سال ۱۹۹۳) یقیناً که هیچگاهی دیموکراسی بدون مشارکت برابر زن در کلیه امور اجتماع، سیاست و اداره عملی شدنی نیست، دیموکراتیزه کردن جامعه یعنی جامعه‌ای باز برای مشارکت بیشتر یا عباره دیگر مشارکت همه مردم خاصاً زنان به‌هیچ‌نیم پیکر اهم جامعه در کلیه ساختارهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، قانون‌گذار و فرهنگی می‌باشد که به این ترتیب حکومت‌های اقتدار گرا تضعیف می‌گردند. البته در پروسه دیموکراتیزه کردن جامعه مؤلفه اصلی توانمندی خود زنان برای احراز حقوق برابر در جامعه و سهم‌گیری در اداره و جهش بنیادین از حالت منفعل به نیروی بسیار فعال اجتماعی تعیین کننده سرنوشت خویش می‌باشد. برای این کار نه تنها کسب حقوق برابر و دریافت حق رای و آزادی عقیده مهم است بلکه زنان در جامعه ما باید سازمان‌هایی را برای دفاع از این حقوق و آزادی‌ها در برابر محافظه کاران سنتی و فرهنگ حاکم مرد سالار جامعه و آسیب‌های ناشی از آن ایجاد کرده و به صورت سراسری افغانستان شمول توسعه دهند. زیرا مدعیان و محافظه کاران سنتی که قدرت لایزال چندین هزار ساله خویش را در خطر احساس کنند هر از گاهی به شکل و شیوه‌های گوناگون و فتنه انگیز در جامعه فعال بوده و از هر راهی خصوصاً استفاده نا جایز از باورهای دینی مردم در راه برابری جنسیتی و تحقق حقوق برابر زن و مرد در جامعه عمل می‌کنند. فقط سازمان‌های دائماً فعال سراسری زنان اند که می‌تواند در برابر این هنجارها چون دژ مقاوم ایستاده بوده و به این ترتیب زنان

می‌توانند برابری جنسیتی را در جامعه نهادینه کرده و بر فرهنگ مرد سالار با مبارزه بی‌امان غالب آیند. برای رسیدن به این هدف والا در گام‌های نخستین به شیوه‌های علمی و قانونمند اجتماعی این قشر از نعمت سواد بهره‌مند گردد، در کتب درسی سواد آموزی و سیستم تدریسی مکاتب و مدارس ضررهای ناشی از عدم مشارکت زنان در تحولات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و تربیتی به‌صورت فهما گنجانیده شود، ادارات مربوط شئون اسلامی و مدارس دینی آیات مبارکه قرآن مجید را که از انسان برغم موجود یک‌سان بدون تفکیک برتر و ابتر یا فرادست و فرودست به‌کرات یادآوری کرده‌است و آیاتی که در باره قدسیت زنان و مادران یادآور شده است طی در سنامه‌ها و مواد توضیحی و خطبه‌های نمازهای جمعه و سایر خطابه‌های دینی به‌همه مبلغین مذهبی و امامان مساجد به‌حیث وظیفه انسانی و دینی داده شود، سازمان‌ها و ارگان‌های حمایت از حقوق زنان به‌شیوه‌ها و ذرایع مؤثر و ممکن زنان را به‌این باور برسانند که بدون مشارکت آن‌ها در تحولات اجتماعی هیچ‌گاه خانواده خوشبخت نمی‌داشته باشد، یعنی خوشبختی خانواده و جامعه مستقیماً به او رابطه دارد، نباید در زیر فشار کشورهای خارجی و مؤسسات آن‌ها که از طرف تمویل کنندگان شان میلیون‌ها دالر را به‌این منظور دریافت می‌کنند تنها به‌اشتراک زنان به‌حیث سوژه‌های نمادین، سمبولیک و نمایشی در ساختار اداره بسنده کرد، نباید اجازه داده شود تا از زنان تنها در پرکردن صندوق‌های رای آن‌هم برای کامیابی همان جنگ سالاری که زن را در محکمه صحرایی در ملای عام دره زده و سنگسار می‌کند سوء استفاده گردد، چنانچه این نکته از جانب همه جامعه شناسان کاملاً پذیرفتنی است که زنان تنها با داشتن حق رای صاحب تمام حقوق شهروندی کامل سیاسی نمی‌گردند. بسیار ضروری است تا هویت، شخصیت و طرز فکر نمایندگان زن در ارگان‌های انتخابی و انتصابی کشور با هویت، شخصیت و طرز فکر رای دهندگان زن یک‌سان گردد آن وقت است که ما می‌توانیم از یک مشارکت قانونمند

اجتماعی و نهادینه شده بحث کنیم، آنگاه است که زنان می‌توانند در تمام مشارکت‌ها اعم از مشارکت سیاسی یعنی شرکت ارادی و آگاهانه، دایمی ویا دوره‌ای در پرتو قوانین برای انتخاب شدن ویا انتخاب کردن مقامات رهبری کننده دولت قوه‌های مقننه، قضاییه و اجراییه ویا ادارات انتخابی دیگر، مشارکت اجتماعی یعنی شرکت آگاهانه و داوطلبانه در بسط و توسعه مسوولیت پذیری، خرد ورزی برای انکشاف جامعه که باعث ثبات و توازن جامعه می‌گردد و مشارکت اقتصادی یعنی شرکت آگاهانه و داوطلبانه مردم در پروسه تولید و توزیع مناسب و عادلانه، مصرف اشیای تولیدی، سرمایه‌گذاری، صرفه جویی و پس انداز، استفاده مؤثر از همه منابع به‌ویژه منابع کمیاب و به‌صورت کل مشارکت اقتصادی به‌مفهوم اشتراک آگاهانه و داوطلبانه مردم در همه امور مربوط به معیشت و اقتصاد می‌باشد برخوردار گردند. ادارات تعلیم و تربیه و تحصیلات عالی و اطلاعات و فرهنگ در راستای با سواد سازی، آگاهی و دانش تخصصی و مسلکی زنان تدابیر جامعه شناسانه‌ای را به اجرا در آورند. جلب زنان در پروسه تولید صنعتی و تکنولوژیک و در عین زمان تدابیر آگاه سازی یکی از راه‌های دیگریست که به بیداری و مشارکت زن در اجتماع کمک می‌کند. تأسیس باشگاه‌های مهد کودک، شیرخوارگاه‌ها، ادارات خصوصی نظافت و توسعه شبکه‌های غذای آماده و قابل دسترس برای عموم در سراسر کشور یکی دیگر از راه‌های رهایی زن از سیطره این مفکوره حاکم که او تنها فرد بی‌بدیل فرزند داری و نظافت خانه و خانواده است، می‌باشد.

استقلال فکری زن جامعه ما از سیطره فرهنگ حاکم موجود همچنان وابسته است به معیشت اقتصادی زن که از جانب مرد تأمین میگردد و زنان جامعه ما بنا بر وضعیت موجود تنها امید شان به مرد نفقه ده است، اگر اصل مشارکت در جامعه تأمین گردد و همه اتباع به ماهیت این اصل پی ببرند، زنان کشور ما در سیستم سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بحیث عناصر

داوطلب، آگاه و هدفمند جا داشته باشند و خود را توانمند، مستعد، معاش بگير و مستقل احساس کنند.

آن‌گاه است که این فرهنگ جایش را به مشارکت یکسان همه اعضای جامعه می‌دهد وزن در ساختار جامعه جایش را بحیث انسان کامل الحقوق احراز می‌کند و رفاه و معیشت سراسری از این مشارکت حاصل می‌گردد. مشارکت زنان در حوزه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کشور از یک طرف حقوق شهروندی و دیموکراسی را در تمام ساختارهای حیات کشور نهادینه و تکمیل کرده و از طرف دیگر متضمن پیشرفت و اعتلای جامعه بوده و باعث رفاه عمومی و بلند رفتن سطح درآمد خانواده‌ها می‌گردد.

از یک نگاه گذرا بر وضعیت زنان در جهان چنین می‌توان نتیجه گرفت با آن‌که زن شایسته‌ترین، شریف‌ترین، گرامی‌ترین گوهر ناب هستی و قابل حرمت گذاری است اما تقریباً در همه دنیا و در تمام عرصه‌های زندگی اعم از اقتصادی، اجتماعی و سیاسی تفاوت‌های جنسیتی به نفع هژمونی مرد پیوسته وجود داشته و کماکان ادامه دارد گرچه مصمم هستم تا در فصول بعدی این نوشتار همه عوامل، انگیزه‌ها، دلایل، موجبات و سبب‌های این روش تبعیضی جنایت بار که بر نیم پیکر با شرافت و نجابت جامعه بشری روا می‌دارند توضیح مفصل کنم اما در اینجا به اختصار باید یادآور کردم که صرف نظر از نخستین انگیزه‌های پیدایش فرهنگ مرد سالار اصولاً نا آگاهی انسان از اصل شناخت کنه ذاتی حق و برابری حقوق زن با مرد می‌باشد. همین ناآگاهی مرد از اصل اصیل (حرمت، نجابت، کرامت) حقوق زن در تاریخ بشری بوده‌است که تبعیض علیه زنان را به مفهوم قائل شدن تمایز بر اساس جنسیت در ذهن و عمل مردان تبیین می‌کند. در حالی‌که زنان همواره همچو مردان دارای کرامت گوهری اند و از نظر مقام فضیلتی و حقوق حقه انسانی باهم برابر و در بسا موارد والاتر از مرد فضیلت دارند. ترویج باورهای کلیشه‌ای و نظر فریب که با امتیاز دادن به چند نمونه نمادین زن بحیث نماینده زنان در اهرم‌های زیر اداره

مردان باورمند به فرهنگ مرد سالارحقیقت را پنهان کرده و راه بازشناختی پایه‌های مادی و معنوی برای یک جامعه که همه افراد آن با حقوق برابر زندگی کنند را سد گردیده و در بسیاری از حالات آن را ناممکن می‌سازد. در همه ساختارها، حاکمیت‌های سیاسی، قدرت دولتی و ساختارهای ملی و مذهبی چه در دُورهای تاریخ بشری و چه امروزحکایت از یک بینش آزار دهنده، فریبنده، مخدوش و تبعیض آمیز دارد. چه حکمتی را می‌توان بازگو کرد که خداوند^(ع) در زمره ۱۲۴۰۰۰ پیغمبر خویش یکی را زن نفرستاد؟ آیا این همه باورها که قدسیت آن را به عرش معلی نسبت می‌دهند ساخته سیستم فرهنگ مرد سالار نیست؟ همه شاهان، امپراتوران، نامداران تاریخ، فیلسوفان و... و... و... همه و همه مردان اند. من تنها یک جواب دارم و آن اینکه این سیستم را در کُلّیت نا برابر تبعیض آمیز و ضد انسانی بشمارم.

از اواسط نیمه دوم قرن بیستم تحولات ژرف و وسیع اقتصادی و اجتماعی در کشورهای پیشرفته صنعتی به تغییرات بسیار امیدوار کننده برای بهتر شدن وضعیت زنان در بسا کشورهای پیشرفته صنعتی منجر گردیده‌است که می‌تواند مایه امیدواری برای بهتر شدن وضع زن و یا افول فرهنگ مرد سالار در جامعه بشری منجر گردد. که رفع عینی و ریشه‌ای این جنایت هولناک بشری که تقریباً در همه ادوار تاریخ بالای نیمی از بهترین و شایسته ترین قشر جامعه بشری جریان داشت به همان اندازه‌ی که به دگر اندیشی جهانی در باره زنان بازسازی و بازشناختی پایه‌های مادی و معنوی شعور اجتماعی و اخلاق اجتماعی و بررسی ماهیت نظام‌های حاکم و فرهنگ ضد زن منوط و مربوط می‌باشد به همان اندازه به‌بیداری، آگاهی، اتحاد سازمانی زنان نیز نیازمند است.

گرچه اقدامات عملی زنان برای استیفای حقوق شان همراه با تشکلات مدنی و ایجاد کلوپ‌ها، انجمن‌ها، سازمان‌ها و جنبش‌های اختصاصی زنان برای مبارزه با تبعیضات جنسیتی در سطح کشورها و خشونت خانوادگی در

بسا کشورهای صنعتی و کشورهای رو به انکشاف و همگام شدن سازمان‌های جهانی و سازمان ملل متحد زمینه را مساعد گردانید تا میثاق‌ها، اسناد معتبر حقوقی بین‌المللی را برای تعاریف و توضیح تیور یک تبعیضات جنسیتی، خشونت علیه زنان و راهکارهای عملی برای بلند بردن نقش زنان در فرایند رفاه عمومی کشور و توسعه اقتصادی به‌تصویب اسامبله عمومی سازمان ملل متحد رسیده و راه را برای سیاست‌های عملی کشورها و سازمان‌های جامعه مدنی و زنان برای مبارزه با سیستم‌های مردسالاری و محافظه کاران حافظ این سیستم مهیا ساخت. این اسناد تیوریک- اقتصاد دانان و گردانندگان چرخ‌های اقتصادی کشورهای صنعتی و رو به انکشاف را متوجه ساخت که زنان به عنوان نیمی از نیروی مولد جوامع بشری تا کنون بنابر سیاست‌های تبعیضی جامعه مردسالار از روند توسعه اقتصادی بدور مانده بود که با استفاده از این پوتانسیل عظیم می‌توان به آسانی به توسعه و رفاه عمومی رسید. بنابر این سیاست‌ها و راهکارهای جدید زنان با برخورداری از حقوق برابر با مردان و پایگاه اجتماعی مناسب در کشور و دسترسی همسان با مردان در بازار کار و اداره سیاسی و اقتصادی کشور به‌کمترین زمان این کشورها به توسعه اقتصادی رسیده و از رفاهیت اقتصادی و اجتماعی بهره‌مند گردیده‌اند. اما هنوز هم در هیچ نقطه دنیا زنان نتوانسته اند بطور کامل به امکانات و فرصت‌های برابر با مردان دسترسی پیدا کنند. یعنی جامعه مردسالار کماکان سیطره‌اش را حفظ کرده و درجه بهره‌گیری و بهره جویی زنان از امکانات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی برابر با مردان در جوامع مختلف به‌تناسب موفقیت‌های زنان در مبارزه با بی عدالتی و تبعیض جنسیتی به‌درجه‌های مختلف بوده است.

با توضیحات بالا که تا به‌اینجا سخن گفتیم مشخص گردید عوامل محرومیت زن در جوامع بشری و منجمله کشور ما بحثی است بسیار پیچیده و هر گوشه آن بافت‌های بسیار عمیق در سنت‌ها، باورها و فرهنگ بسیار زمخت

مرد سالارکشور ما داشته و مستلزم یک بحث بسیار عمیق جامعه شناسانه و اختصاصی می‌باشد که تصمیم دارم مهمترین عناصر و بارزترین و مهمترین دلایل و عوامل عقب نگهداشتنی زنان جامعه ما را در چند عنوان چون:

- حاکمیت فرهنگ مرد سالار در جامعه
- موجودیت خشونت علیه زن در کلیه سطوح خانواده و اجتماع
- وابستگی اقتصادی زن به مرد و مسئله مشارکت
- نقش عقب نگهدارنده متولیان دینی و آموزه‌های نادرست دینی در برابر

زن

- ضعف قوانین و سیستم قانونگذاری جامعه
- ضعف جامعه مدنی و نبود سازمان‌های با اعتبار و مقتدر دفاع از حقوق

زن در کشور

- منفعل بودن و ضعف زنان در برابر مصایب اجتماعی علیه خودش
- نقش منفی محافظه کارانه خود زنان برای جلوگیری از دستیابی به حقوق و آزادی زن از قید اسارت

- بیسوادی و نا آگاهی زنان از امور اجتماعی، اقتصادی و سیاسی
- سوء استفاده نمادین و سمبولیک از نمایندگان زنان در سطوح مختلف اداره ورهبری به‌کنکاش و غور بیشتر بگیرم. عدم توازن فیزیکی مرد و زن در جامعه ما که در اثر دور نگهداری زن در مشارکت برابر تمام امور جامعه طی هزاران سال محرومیت بالایش تحمیل گردیده است و اکنون مرد با استفاده سوء از توانایی جسمی و قدرت فیزیکی خویش برای نان آوری خانواده و محرومیت زن از مشارکت در این نان آوری هم در کانون خانواده و هم در اجتماع کلان از جمله عواملی اند که نسل به‌نسل به‌عنوان قانون زندگی اجتماعی بالای زن تثبیت و تسجیل گردیده است. عده از دانشمندان علوم بیولوژی و انسان شناسی عدم توازن فیزیکی یا پائین بودن درجه توانمندی زن را در ساختمان بدن، استخوان بندی و قدرت فیزیکی ماهیچه‌ها بدون در نظر داشت اشکال و

نحوه زیستی زنان در طی هزاران سال زیر سلطه جامعه مرد سالار به توضیح می‌گیرند و آنرا یک امر طبیعی، خدا داد و جنسیتی تلقی کرده و اینکه زنان زمانی از هیكل‌های برجسته و تنومند با عضلات قوی برخوردار بودند و در آن زمان اداره جوامع اشتراکی شان را بدست داشتند و چون خدا پرستش می‌شدند فراموش و یا چشم پوشی می‌کنند.

در حالی که فیزیونومی امروزی زنان محصول زندگی کنیز منشانه و ساختار فرهنگی جامعه و عوامل زیستی آنها طی قرون متمادی می‌باشد. البته ما از این انکار نمی‌کنیم که ساختمان فیزیکی زن برای بارداری و تولید نسل همچنان مسایل تولید اسپرم در مردان و تخمه در زنان تفاوت‌های دارند که همه نه‌بخاطر برتری یکی بر دیگری بلکه برای تنظیم شیوه‌های مؤثر تولید مثل در نتیجه میلیون‌ها سال رشد و انکشاف حیات در روی زمین چنین انکشاف کرده است نه بخاطر برتر و یا کهنتر نشان دادن این و آن موجود. اینکه امروز تفاوت‌های بیولوژیک در اسکلت، ماهیچه‌ها، پوست بدن، مو و سایر اعضای بدن زنان و مردان بمیان آمده امر طبیعی نه بلکه در اثر اشکال استفاده زن از اعضای بدنش در طول هزاران سال اخیر در زیر بار فرهنگ حاکم و شرایط زیستی به این شکل انکشاف کرده است. اگر زن دو باره بطور مساویانه با مردان در کلیه امور حیات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و اداره مشارکت کامل داشته باشد طی چند نسل آینده شما خواهید دید که اشکال اسکلت بندی، ماهیچه‌ها و سایر اجزای متشکله بدن زن متغیر می‌گردد. چنانچه همین اکنون در جوامع که زنان مشارکت بیشتر در امور جامعه داشته اند تفاوت‌های مشهود با زنانی جوامع که زنان در امور جامعه مشارکت کامل ندارند وجود دارد. برای معلومات بیشتر در باره تفاوت‌های بیولوژیک زنان و مردان مراجعه شود به کتاب تفاوت‌های بیولوژیک زن و مرد (بدن، روان و هوش) نوشته سید غلام حسین حسینی، کتاب فیزیولوژی بدن انسان نوشته آرتور گایتون، کتاب تفاوت‌های فردی اثر سکلتون ترجمه یوسف کریمی و فرهاد جمهری، کتاب

فیزیولوژی انسان اثر دانیل مک لوگین ترجمه عباسعلی گائینی، کتاب فیزیولوژی انسانی اثر گریس هایمر - ویدمن ترجمه فرخ شادان و ابولحسن حکیمیان، کتاب تفاوت‌های که مردان و زنان دارند نوشته جان گری با ترجمه علی رضا همتی و سایر آثار طبیبان و روانشناسان شهیر جهان. برای معلومات بیشتر خوانندگان این سطور لازم می‌پندارم در این جا به اختصار ترجمه رو نوشتی از مقاله «جنسیت روی مغز Sex on the brain» نوشته کوین میشل (Kevin Mitchell) ایرلندی پروفیسور و متخصص مغز و اعصاب در مؤسسه ژنیتیک انستیتوت علوم اعصاب دویلین را مبنی بر اینکه مغز زن و مرد از هم متفاوت اند یا خیر منتشره ویسایت (AEON) را بیاورم:

«واقعیت این است که تفاوت‌های جنسیتی وجود دارند. مردان و زنان، پسران و دختران، واقعاً به طرز متفاوتی با هم رفتار می‌کنند. مسئله - و مشکل - این است که درباره‌ی منشأ این تفاوت‌ها اختلاف نظر داریم. آیا این تفاوت‌ها به نحو ژنتیکی تعیین می‌شوند؟ یا این تفاوت‌های مشاهده‌شده رفتاری معلول فرهنگ است؟ پاسخ در هر دو مورد مثبت است؛ اما متأسفانه، تبیین‌های زیست‌شناختی و فرهنگی اغلب آن‌چنان با هم متناقض تلقی می‌شود که تشخیص حد وسط مورد توافق را دشوار می‌کند. در عوض، بحث درباره‌ی منشأ تفاوت‌های جنسیتی معمولاً به مواضع افراطی متقابل دسته‌بندی می‌شود، با استدلال‌های سست و کاذبی که عَلم می‌شود و توسط هر دسته‌ی بی‌اعتبار می‌شود، در حالی که القاب «نوروسکسیسم» یا قائل به تفاوت‌های جنسی مادرزادی در مغز، و «منکر تفاوت جنسیتی» به آن سوی شکاف مرزی بدور انداخته می‌شود.

اکنون این بحث فوق‌العاده مناقشه‌انگیز است، و مدافعان طبیعت (سرشت، فطرت و ارث) یا تربیت (تغذیه، پرورش و عوامل محیطی) هر یک ادعا می‌کنند که یافته‌های اخیر مغزشناسی موضع آن‌ها را ثابت می‌کند.

نتایجی که از مطالعات تصویربرداری عصبی حاصل می‌شود «آخرین برهان» بر این ادعا به‌شمار می‌رود که مغز زنان و مردان واقعاً از حیث مادرزادی (فطری) متفاوت است، و این تفاوت‌ها تبیین‌کننده‌ی تفاوت‌های رفتاری آن‌هاست. با وجود این، همین نتایج به‌عنوان نمونه‌ای از شواهدی معرفی می‌شود دال بر این که در واقع چیزی به‌عنوان «مغز مردانه» یا «مغز زنانه» وجود ندارد، و هیچ تفاوت مشهودی میان جنس‌ها مادرزادی نیست بلکه ناشی از بزرگ شدن در محیطی جنسیتی‌شده است. به هر حال، بر مبنای تفسیر مطلوب از شواهد، نتایج ضمنی مهمی برای سیاست اجتماعی گرفته می‌شود.

جینا ریپن، دانشمند عصب‌شناس انگلیسی در کتاب اخیرش، مغز جنسیتی شده (۲۰۱۹) «افسانه»ی تفاوت‌های زیست‌شناختی مادرزادی را رد می‌کند و در عوض ادعا می‌کند که تفاوت‌های مغزی و رفتاری از نیروهای فرهنگی نشأت می‌گیرد. او شواهد قاطعی ارائه می‌دهد مبنی بر آن‌که محرک بیشتر تحقیقات تاریخی در این حوزه دستور کاری بوده است که به‌طور صریح یا ضمنی موافق تبعیض جنسی بوده است (و، در بعضی موارد، هنوز هم هست)، و نیتش یافتن برهان علمی برای پایین‌تر بودن مرتبه‌ی زنان بوده است. هر دو طرف، در نهایت، برای دفاع از مواضعی کوتاه‌فکرانه استدلال می‌کنند. برای مثال، پیترسون می‌گوید که شکاف دستمزدی را می‌توان چنین تبیین کرد که زنان، به‌طور میانگین، نمرات بالاتری در اظهار موافقت و زود راضی شدن دارند: به‌ادعای او اگر زنان چنان تربیت شوند که کمتر موافقت کنند، موفقیت مالی آن‌ها در محیط کار بیشتر خواهد شد. در این میان، استیون پینکر، دانشمند شناخت‌شناس کانادایی، اخیراً با انتشار مقاله‌ی در نیویورک تایمز به‌این موضوع پرداخت که چرا زنان بیشتر از سهم‌شان در کارخانه مشارکت می‌کنند؛ بسیاری از او انتقاد کردند که یکی از علل احتمالی یعنی تفاوت‌های جنسیتی زیست‌شناختی را نادیده گرفته است. حتی اگر او

نکته‌ی مهمی گفته باشد، بی‌اعتنایی ظاهری او به هنجارهای محکم مردسالارانه مانع از این شد که کسی در رسانه‌های اجتماعی با او همدلی کند.

مایکل رایشر، روان‌شناس آمریکایی، نیز در نیویورک تایمز گفته است که «خشونت از آنچه پسرها درباره‌ی معنای مردانگی می‌آموزند سرچشمه می‌گیرد» - و نه از تمایلات مادرزادی به تهاجم جسمانی. این امر برخلاف شواهدی علمی که نشان می‌دهد تفاوت‌های جنسیتی در تهاجم جسمانی در تمام جوامع انسانی عمومیت دارد، منطق تکاملی استواری دارد، که در بیشتر انواع دیگر پستانداران آشکار است، و سازوکارهای زیست‌شناختی مشخصی دارد.

بخش عمده‌ای از مباحثه‌ی فرهنگی پیرامون تفاوت‌های جنسیتی، به‌زبانی که اغلب به‌ویلیام جیمز فیلسوف آمریکایی نسبت داده می‌شود، از آنجا ناشی می‌شود که مردم صرفاً «پیش‌داوری‌هایشان را پس و پیش می‌کنند» به طوری که به‌شواهد تأییدکننده‌ی موضع خودشان حق بدهند، حال آن که یافته‌های مخالف را در معرض شک و شبهه‌های بی‌امان خود قرار می‌دهند. برای مثال، ریبن به‌درستی از بررسی تصویربرداری عصبی کم‌ارزش ابتدایی انتقاد می‌کند، بررسی‌هایی که ادعایش آن بود که تفاوت‌های مغزی را یافته‌اند که منشأ زیست‌شناختی دارند و تفاوت‌های جنسیتی مشهود در رفتار را کاملاً توجیه می‌کنند. با این همه او بسیار کمتر منتقد آثار همان‌قدر سست و غیرقابل‌اعتمادی است که مدعی‌اند انعطاف‌پذیری مغز می‌تواند تفاوت‌های در ساختار کلان مغزی ایجاد کند، که ممکن است تفاوت‌های رفتاری را توجیه کند.

البته، همه ما انسان‌ایم: همه در معرض این نوع گرایش و سوگیری نسبت به تأیید نظر خود هستیم. دست‌کم موضع پژوهشگر درباره‌ی مسئله‌ی اساسی منشأ تفاوت‌های جنسیتی معمولاً روشن می‌شود. این تفاوت‌های ژرف اما معمولاً ناگفته در ابتدای موضع‌گیری‌ها سبب می‌شود که دانشمندان و صاحب‌نظران تصور کنند که درباره‌ی موضوع واحدی سخن می‌گویند، در حالی که در واقع درباره‌ی چیزهای متفاوتی سخن می‌گویند، و عامه‌ی مردم نیز چیز بیشتری نمی‌فهمند. حتی ممکن است که آن‌ها به‌جای برسند که داده‌های یکسانی را به‌شيوه‌های کاملاً متضادی تفسیر کنند- این مسئله را مطرح می‌کند که بنیاد متیقن علمی عملاً کجاست؟ این امر در تفسیر نتایج مطالعات تصویربرداری عصبی بیش از هر جای دیگری مشهود است.

در تحقیقی در سال ۲۰۱۵ که به فرضیه‌ی «مغز موزائیک (تلفیقی)» انجامید، دَفته یوئل، روان‌شناس، و همکارانش در دانشگاه تل‌آویو اسکن‌های مغز بیش از ۱۴۰۰ نفر را بررسی کردند، و به‌دنبال ناحیه‌های از مغز گشتند که در آن‌جا تفاوتی در حجم، که به لحاظ آماری معنادار باشد، میان زن و مرد وجود دارد. آن‌ها ده ناحیه را یافتند که چنین تفاوت‌های را نشان می‌دهد، بعضی از این نواحی در مغز مردان بزرگ‌تر بود و بعضی دیگر در مغز زنان. بر حسب ظاهر، به‌نظر می‌رسید که یافته‌های آن‌ها این تصور را تأیید می‌کند که مغز زن و مرد از نظر ساختاری متمایز است. با این همه، بررسی دقیق‌تر نشان داد که هر یک از این ده ناحیه از نظر حجمی از فردی به فرد دیگر به‌هر حال متفاوت بود، و توزیع آماری آن در جنس دیگر فقط کمی تغییر می‌کرد، به‌عبارتی فقط ذره‌ای بیشتر یا کمتر بود. یوئل و همکارانش دریافتند که افراد خیلی کمی هستند که برای هر ده ناحیه بالاترین مقدار «مردانه» یا «زنانه» را نشان می‌دادند؛ در عوض، بیشتر افراد الگویی از مقادیری را نشان می‌دادند

که عمدتاً در مناطقی قرار می‌گرفت که با هم تداخل داشت، و فقط گرایش کلی به یکی از دو انتهای مردانه یا زنانه را نشان می‌داد.

محققان به این نتیجه رسیدند که تمایز آشکار و قاطعی میان مغز مردان و زنان وجود ندارد. به عبارت دیگر، چیزی به عنوان «مغز مردانه» یا «مغز زنانه» وجود ندارد. در عوض، به نظرشان چنین رسید که مغز هر فرد «تلفیقی» از نواحی مردانه‌شده و زنانه‌شده است، و معنای ضمنی آن این است که نباید انتظار داشت که رفتار زن و مرد تفاوت‌های جنسیتی با منشاء زیست‌شناختی داشته باشد. با وجود این، چند ماه گذشته بود که چند پژوهشگر دیگر نشان دادند که همان داده‌ها را به نحوی بسیار موثق می‌توان برای دسته‌بندی مغز افراد به مغز مردانه یا زنانه به کار برد. هر چند بر اساس حجم هر ناحیه‌ی منفرد نمی‌توان جنسیت را پیش‌بینی کرد اما، تحلیل چندمتغیره تمایز بسیار خوبی را به دست می‌دهد. بر اساس این قرائت، مغز مردان و زنان دوشکلی، با دو شکل کاملاً متفاوت، مانند اندام‌های تناسلی، نیست بلکه، مجموعه‌ی همبسته‌ای از تغییرات در اندازه‌ی اجزای گوناگون مغز را نشان می‌دهد، مشابه همان چیزی که در چهره‌های مردانه و زنانه دیده می‌شود، که در عین حال به راحتی قابل تشخیص است.

در سال ۲۰۱۴ مادورا اینگالالیکار، عصب‌شناس و همکارانش در دانشگاه پنسیلوانیا پژوهش دیگری در تصویربرداری عصبی را انجام دادند که توجه رسانه‌ها را به خود جلب کرد زیرا به تفاسیر متضادی انجامید. آن‌ها ارتباطات میان نواحی مغز را اندازه‌گیری کردند و بعضی تفاوت‌های جنسیتی در ساختمان مغز یافتند، به این ترتیب که زنان معمولاً ارتباطات بیشتری میان دو نیم‌کره‌ی مغزشان دارند و مردان در هر نیم‌کره‌ی مغزشان ارتباطات کمی بیشتری از جلو به عقب نیم‌کره دارند. داده‌ها کمابیش قاطع به نظر می‌رسیدند، و با یافته‌های پیشین مبنی بر ارتباط بیشتر میان نیم‌کره‌های مغز در زنان سازگار بودند. اما باز هم، از پژوهشگران به علت چگونگی تفسیرشان

از یافته‌ها انتقاد شد. آن‌ها- کمابیش دلخواهی- حدس زده بودند که «مغز مردان چنان ساخته شده است که ارتباط میان ادراک و عمل هماهنگ با آن را آسان کند، در حالی که مغز زنان چنان طراحی شده است که ارتباط میان شیوه‌های پردازش تحلیلی و شهودی را آسان می‌کند». آن‌ها هنگام انتشار یافته‌هایشان در مطبوعات ادعا کردند که این تفاوت‌ها می‌تواند نشان دهد که چرا «مردان احتمال بیشتری دارد که در یادگیری و اجرای کار واحدی که در دست دارند، مثلاً بایسکل سواری یا پیدا کردن مسیر حرکت، بهتر باشند، حال آن که زنان در حافظه و شناخت اجتماعی ماهرترند، که سبب می‌شود برای انجام دادن چند کار با هم و پیدا کردن راه‌حلی که به‌درد گروه بخورد مجهزتر باشند.»

در غیاب هر گونه ربط علنی میان تفاوت‌های مشهود در ساختار مغز و در رفتار، چنین ادعاهای کاملاً مبتنی بر حدس و گمان است. همچنین مثال‌های انتخاب‌شده از تفاوت‌های جنسیتی فرضی در رفتار به‌طور خاص متقاعدکننده نبود (آیا مردان واقعاً از نظر روان‌شناختی برای بایسکل سواری مناسب‌ترند؟).

چنین ادعاهایی متکی بر استنتاج‌های تأییدنشده‌ای است مبنی بر وجود روابط دقیق میان اندازه‌ی اجزای مغز و انجام دادن اعمال پیچیده‌ی انسانی. چیزی به‌عنوان «مغز مردانه» یا «مغز زنانه» وجود ندارد.

مغز ما، البته، بسیار انعطاف‌پذیر است و طوری ساخته شده است که به‌تجربه پاسخ دهد. اما بخش عمده‌ای از این انعطاف‌پذیری در مقیاسی خرد رخ می‌دهد- که سنگینی پیوندهای میان عصب‌ها را تغییر می‌دهد. این تصور که تجربه‌ی پر بار فرهنگی می‌تواند تفاوت‌های کلانی در اندازه‌ی اجزای مغز ایجاد کند چیز کاملاً متفاوتی است. آن ادعا متکی بر شمار کمی از تحقیقات است، از قبیل تحقیقی در سال ۲۰۰۰ که نشان می‌دهد رانندگان تاکسی در لندن هیپوکامپ (بخشی از مغز که مربوط به حافظه است) بزرگ‌تری پیدا

می‌کنند، و به‌نظر می‌رسد که به‌روایتی تقریباً اسطوره‌ای بدل شده، به‌رغم آن که مبنای شواهد جمعی آن کاملاً محدود است.

این تصور که نواحی مغز ممکن است همگام با استفاده از آن‌ها رشد کنند، یا این که سطوح فعالیت عصبی ممکن است به‌شيوه‌های خاص ناحیه‌ای معین در نتیجه‌ی کیفیت تجربه تغییر کند هم مبهم است و هم فرضی. به‌رغم رواج افسانه‌های متضاد، ما عملاً همیشه، دست‌کم موقع بیداری، کل مغزمان را به‌کار می‌بریم. اگر بافت مغز واقعاً مانند ماهیچه‌ها بود، حالا مغز ما از جمجمه بیرون می‌شد. و اگر رشد یک ناحیه به‌بهای نواحی همسایه روی می‌داد (که همچون ضعفی در طراحی آن به‌نظر می‌رسد)، در این صورت می‌شد انتظار داشت که تفاوت‌های مغزی الگوی مکملی داشته باشد - هر جزئی که در مردان نسبتاً بزرگ‌تر باشد در مجاور جزئی قرار می‌گیرد که نسبتاً کوچک‌تر است- اما چنین چیزی دیده نمی‌شود.

رابطه‌ی میان اجزای مغز و کارکردهای شناختی یا رفتارها اصلاً به‌صورت بخش‌بخش نیست. این فقط الگوی مدرنی از جمجمه‌شناسی است، که فرض آن چنین است که اندازه و شکل فرو رفتگی‌ها و برآمدگی‌های روی جمجمه اندازه‌ی نواحی مغزی زیرین و روان‌شناسی افراد را فاش می‌کند. پیچیدگی پیوند و مدار سلولی هر ناحیه‌ی معلومی بسیار بیش از آن است که کارکردش را مستقیماً و به‌سادگی با مقدار اعصابی که در برگرفته است ربط دهیم.

آنچه با اطمینان می‌توان گفت این است که اکثر تفاوت‌های جنسیتی شناخته‌شده در مغز دیگر حیوانات در توده‌های سلولی کوچک اما مهمی وجود دارد که خود در نواحی بسیار کوچک مغزی با نام‌های عجیب و غریب جای گرفته‌اند از قبیل «هسته‌ی بینابینی هیپوتالاموس» یا «هسته‌ی قاعده‌ای نوار انتهایی (استریا ترمینالیس)». این ساختارها عمدتاً سازمان‌مندی ناآگاهانه‌ی رفتار و فیزیولوژی را کنترل می‌کنند و نقش مهمی در جفت‌گیری، فیزیولوژی تولیدمثل، رفتارهای اجتماعی، کنترل تهدید، پرخاشگری، ترس، تنظیم انرژی،

و نظایر آن دارند. در مقابل، هر چند بررسی قشر مغز با تصویربرداری عصبی آسان است اما وقتی نوبت به نوع تفاوت‌های رفتاری مورد نظر ما می‌رسد قشر مغز ضرورتاً بخش اصلی مغز نیست.

بنابراین، در جنگ بر سر تفاوت جنسیتی توجه به تصویربرداری عصبی عین طرفه رفتن است. خلاصه این که فناوری نمی‌تواند تمام تفاوت‌های را شناسایی کند که چه بسا در مدار عصبی میان زنان و مردان وجود دارد. علاوه بر این، دانشمندان قادر به تفسیر تفاوت‌های شناسایی‌شده توسط فناوری نیستند، چه برسد به این‌که این مسئله را حل کنند که آیا تفاوت‌های ظاهراً مربوطی که در رفتار مردانه و زنانه می‌بینیم ناشی از عوامل زیست‌شناختی است یا فرهنگی.

آزمون‌های مدرن هوش هیچ تفاوتی را در نمرات بطور متوسط میان مردان و زنان نشان نمی‌دهد.

دیگر حوزه‌ی پرمناقشه در بررسی منشأ تفاوت‌های رفتاری جنسیتی این است که آیا تفاوت‌های موجود در ویژگی‌های روان‌شناختی، از جمله ویژگی‌های شخصیتی از قبیل وظیفه‌شناسی، پرخاشگری، شتابزدگی، خطر کردن، مهرورزی و نظایر آن، ممکن است به تفاوت‌های مشهودی در رفتار بینجامد یا نه. اگر چنین ویژگی‌هایی-که تصور می‌شود حاکی از بعضی فرایندهای اساسی در مغز است- به نحوی پایدار در مردان و زنان متفاوت باشد، در این صورت به نظر می‌رسد که این امر به‌تیین زیست‌شناختی تفاوت‌های موجود در رفتار کمک می‌کند. اما، همان‌طور که در مورد تفاوت‌های کالبدشناختی عصبی چنین است، صرفاً مشاهده‌ی تفاوت‌ها در چنین ویژگی‌های برای حل و فصل مناقشه بر سر منشأ یا تأثیراتشان کافی نیست. آنچه می‌بینیم نوعی پیوستار است- از ویژگی‌هایی گرفته که در آنجا تفاوت‌های جنسیتی مبنای زیست‌شناختی حفظ‌شده‌ی روشنی دارند و قویاً رفتارهایی را پدید می‌آورند، تا ویژگی‌های که منشأ آن‌ها مبهم‌تر است و ربطشان با رفتار بسیار جزئی‌تر.

عجیب نیست که ویژگی‌های که قاطعانه‌ترین شواهد برای منشأ زیست‌شناختی‌شان وجود دارد آن‌هایی هستند که بیش از همه به تولیدمثل و برنامه‌ی جفت‌گیری ربط دارند.

ترجیح جنسی از همه آشکارتر است آن‌قدر آشکار است که اغلب نادیده گرفته می‌شود، تو گویی که درست تصادفاً به صورت پیش‌فرض چنین است که برخی از آدمیان برای مردان و برخی برای زنان جذاب‌اند. این وضعیت‌ها صرفاً اتفاقی نیستند. آن‌ها پیامد برنامه‌ی مردانه شدن یا زنانه شدن مدارهای عصبی‌اند که واسطه‌ی جذابیت جنسی‌اند، با اصول و سازوکارهای که در پستانداران دیگر به‌طور مشخصی عمل می‌کنند. تهاجم جسمانی نیز پیوندی نزدیک با برنامه‌ی جفت‌گیری دارد، و تفاوت‌های جنسیتی شدیدی را نشان می‌دهد. مردان از نظر فیزیکی، در تمام فرهنگ‌ها از گذشته‌های دور تا به امروز، بسیار خشن‌تر از زنان هستند و اکثریت عظیمی از حملات جدی و آدم‌کشی‌ها را مرتکب می‌شوند و اکثریت عظیمی از قربانی‌ها را تشکیل می‌دهند. تفاوت جنسیتی مشابهی در بسیاری از پستانداران، از جمله بیشتر نخستی‌ها، دیده می‌شود که با فشارهای بوم‌شناختی ناشی از رقابت برای جفت‌یابی سازگار است.

این تفاوت‌های موجود در روابط جنسی و پرخاشگری رابطه‌ی نزدیک با رفتارها و برنامه‌های تولیدمثل دارند؛ از منظر تکاملی انتظار چنین تفاوت‌های می‌رود، آن‌ها تناظری مستقیم دارند با آنچه در دیگر حیوانات می‌بینیم، و به‌سازوکارهای عصبی خاصی مربوط می‌شوند که به‌تازگی در موجودات نمونه به‌خوبی توضیح داده می‌شود.

دلیل قانع‌کننده‌ای وجود ندارد که چرا منشأ زیست‌شناختی این تفاوت‌ها باید مناقشه‌انگیز باشد.

در طول قرن‌ها، از قابلیت‌های شناختی به‌ظاهر پست‌تر زنان بسیار سخن گفته‌اند. در واقع، آزمون‌های مدرن هوش هیچ تفاوتی را در نمرات طور اوسط میان مردان و زنان نشان نمی‌دهد (هر چند اختلاف نمرات میان مردان بالاتر است) و در بسیاری از کشورها دخترها در امتحانات پوهنتونی بهتر از پسران هستند. با این همه، تفاوت‌های سنجش‌پذیری در قابلیت‌های شناختی بسیار خاصی وجود دارد، از جمله برتری مردان در چرخش ذهنی اشیای سه بعدی و برتری زنان در مهارت‌های گفتاری. تفاوت در چرخش ذهنی خیلی زود، در چهار یا پنج سالگی، خود را نشان می‌دهد، از نظر اندازه متوسط است و عموماً در میان فرهنگ‌ها مشاهده می‌شود. به این تفاوت‌ها توجه زیادی شده است. گزارش سازمان همکاری اقتصادی و توسعه (OECD) در سال ۲۰۱۷ به‌بررسی این شواهد پرداخته است که «دانش‌آموزانی که نمرات بالاتری در آزمون‌های استعداد فضایی کسب می‌کنند در کل به‌احتمال بیشتر وارد حرفه‌های در علم و ریاضیات می‌شوند» اما داده‌های ارائه‌شده در همین گزارش نشان می‌دهد که استعداد فضایی اساساً انعطاف‌پذیر است و با آموزش و تجربه بهبود می‌یابد، و حاکی از تأثیر متقابل طبیعت و تربیت است. زنان به‌نحوی پایدار علاقه‌ی بیشتری به آدم‌ها، به‌طور متوسط، نشان می‌دهند حال آن‌که مردان علاقه‌ی بیشتری به اشیاء نشان می‌دهند.

اگر منشأ این تفاوت‌ها مبهم و تاریک بماند، پیامدهای آن‌ها نیز همین‌طور خواهند بود. با این همه، بحث داغی درباره‌ی تأثیرات گوناگون این تفاوت‌های میانگینی کوچک در ویژگی‌های روان‌شناختی بر الگوهای رفتار در جهان واقعی و پیامدهای اجتماعی آن‌ها وجود دارد: آیا زنان برای حرفه‌های در حوزه‌های علم، فناوری، انجینیری و ریاضی مناسب‌اند یا نه؟ آیا شکاف دستمزدی ناشی از تفاوت در ویژگی‌های مثل موافقت (و زود پذیرفتن یا راضی شدن) است؟ به‌طور کلی، همبستگی میان ویژگی‌های شخصیتی و انواعی از پیامدهای اجتماعی آن - شادکامی، موفقیت تحصیلی، عملکرد شغلی،

سلامتی، طول عمر - ضعیف است و قدرت پیش‌بینی از روی آن‌ها در مورد افراد بسیار کم است. و چنین است هنگامی که به دامنه‌ی کاملی از ارزش این ویژگی‌ها در سراسر جمعیت نظر افکنیم. اما تفاوت‌های جنسیتی مورد بحث در اینجا نسبت به آن دامنه کوچک‌اند، به این معنی که هر گونه ارزش پیش‌بینی در مورد پیامدها متناسباً کاهش خواهد یافت.

هنگامی که یافته‌های علمی برای مصرف رسانه‌ای یا گفتگوی همگانی تفسیر می‌شوند، پیچیدگی و پویایی بنیادین رابطه‌ی میان ویژگی‌های شخصیتی معمولاً ناچیز انگاشته می‌شود. رفتار ما فقط بر اساس تنظیم لحظه به لحظه‌ی این خصیصه‌ها تعیین نمی‌شود. تمایلات مادرزادی یک خط مبدأ و مبنا - بعضی گرایش‌های ابتدایی برای رفتار کردن به این یا آن شیوه‌ی کلی - به دست می‌دهند. این گرایش‌های ابتدایی در چگونگی تعامل ما با جهان و تجربه‌ی ذهنی و شخصی ما از آن، و همین‌طور انواع محیط‌های که برمی‌گزینیم و می‌سازیم، مؤثرند. آن‌ها می‌توانند اثری انباشتی بر چگونگی ظهور عادات و ویژگی‌های فردی ما، چگونگی انطباق با محیط‌هایمان، و انتظاراتی که از خودمان داریم، داشته باشند. اما این تصور که این اثر صرفاً بدون هیچ تأثیر خارجی روی می‌دهد خام و ساده‌انگارانه است.»

عده از محققین تلاش دارند با استدلال این‌که تفاوت‌های جنسی باعث تفاوت‌های حقوقی می‌گردد و حقوق زنان و مردان بنا بر تفاوت‌های جنسی شان متفاوت است. و اگر همین تفاوت‌ها نباشد کشش و جاذبه تولید مثل در جامعه بشری از بین می‌رود و این محققین مصمم‌اند تا روایات تحریف شده اسلام را در برابر حقوق انسان‌ها به‌همین دلیل و یا دلایل مؤجّه جلوه دهند. ایشان زنان آزاد که در عده از کشورها به حقوق مساوی با مردان نایل شده‌اند نه تنها آزاد ندانسته بلکه آن‌ها را موجودات بدبخت تلقی می‌کنند که هم عمر شان را در کار مشترک اجتماعی از دست دادند و هم خانواده شان را از دست دادند. اگر قرار باشد با این سیستم انسان‌ها هم عمر شان را از دست

بدهند و هم خانواده شان را پس هردو قشر اعم از مرد و زن به این (بدبختی) دچار می‌گردند. چرا تنها زن را می‌خواهید در مشارکت عمومی نشانی کنید؟ این آقایون در این استدلال‌های خویش از یک دانشمند فزیولوژیست فاشیست طرفدار نازی متعصب مذهبی به نام الکسس کارل Alexis Carrel بیشتر نقل قول می‌کنند که در کتاب «انسان موجود نا شناخته» نگاشته است: «زن و مرد بحکم قانون خلقت متفاوت آفریده شده اند. این اختلافات و تفاوت‌ها وظائف و حقوق آن‌ها را متفاوت می‌کند..... بیضه‌ها و تخمدان‌ها اعمال پر دامنه‌ای دارند، نخست اینکه سلول‌های نر یا ماده می‌سازند که پیوستگی این دو موجود تازه انسانی را پدید می‌آورد، در عین حال موادی را ترشح می‌کنند که در خون می‌ریزد که در انساج و اندام‌ها و سلول‌ها خصایص جنس مرد یا زن را آشکار می‌سازد.

همچنین به تمام اعمال بدنی ما شدت می‌دهند. ترشح بیضه‌ها موجد تهور و جوش و خروش و خشونت می‌گردد و این همان خصایصی است که گاو نر جنگی را از گاویکه در مزارع برای شخم بکار می‌رود ممتاز می‌سازد. تخمدان نیز بهمین طریق بر روی وجود زن اثر می‌کند، اختلافی که میان زن و مرد موجود است تنها مربوط به شکل اندامهای جنسی آن‌ها و وجود زهدان و انجام زایمان نزد زن و طرز تعلیم خاص آنها نیست بلکه نتیجه علتی است عمیق‌تر که از تأثیر مواد کیمیاوی مترشحه غدد تناسلی در خون ناشی می‌شود، به علت عدم توجه به این نکته اصلی و مهم است که طرفداران نهضت زن فکر می‌کنند که هر دو جنس می‌تواند یک قسم تعلیم و تربیت یابند و مشاغل و اختیارات و مسئولیت‌های یکسانی به عهده گیرند. زن در حقیقت از جهات آزادی با مرد متفاوت است. یکایک سلول‌های بدنی، همچون دستگاه‌های عضوی مخصوصاً سلسله عصبی نشانه جنس او را بر روی خود دارد، قوانین فزیولوژی نیز همانند قوانین جهان ستارگان سخت و غیر قابل تغییر است، ممکن نیست تمایلات انسانی در آن‌ها راه

یابد، ما مجبوریم آنها را آن طوری که هستند بپذیریم، زنان باید به بسط مواهب طبیعی خود در جهت و مسیر سرشت خاص خویش بدون تقلید کورکورانه از مردان بکوشند، وظیفه ایشان در راه تکامل بشریت خیلی بزرگتر از مرد هاست و نیاپستی آنها سر سری گیرند و رها کنند.» ولی این آقایون از ولی آقایون از الکسس کارل این نقل قول نمی‌آرند که می‌گوید: «بالا ترین آرزوی من و مهم ترین هدفم در زندگی، معتقد بودن و ایمان ورزیدن است، به شکلی عمیق و کورکورانه (بی چون و چرا) بدون آن که هرگز حاضر باشم درباره ایمانم بحث کنم یا از آن به انتقاد بپردازم» او همچنان در واپسین سالهای حیاتش به جرم همدستی با نازیها محکمه شد و تا مجازات نا رسیده وفات کرد.

هدف از یادآوری نظریات عده از محققین که با استدلالهای میان تهی می‌خواهند از یک طرف روایات تحریف شده علمی و دینی را در باره تبعیض جنسیتی و حقوق نابرابر زن محق جلوه دهند و از طرف دیگر برای سنتهای مردسالار جامعه پشتوانه علمی و فیزیولوژیک دست و پا کنند این بوده است تا خوانندگان محترم به این مطلب ملتفت گردند و نظریات علمی و حقیقی را از نظریات تحریف شده متمایز کرده بتوانند. مشکل اصلی زنان مخصوصاً زنان جامعه ما همین است که ملا، مولوی، قاضی، دانشمند، ارگانهای تأمین نظم همه در خدمت سیستم مردسالار قرار دارد که در مباحث بعدی به تفصیل در زمینه توضیح خواهم داد.

البته من در این نوشتار سعی بر آن دارم تا برای تشخیص درست زوایای شناخته شده و نا شناخته هر یکی از عوامل و دلایل که در بالا آنرا فهرست کردم با همه امکانات موشگافانه تا حد توان تفصیلاً توضیح ارائه کرده و راههای برون رفت را نشانی کنم، ناگفته نماند برای روشن ساختن زوایای تاریک مسئله مطرح بحث بر علاوه مطالعه آثار گرانبهادهای نویسندگان بزرگ، پیشکسوتان علوم اجتماع، مردم شناسی و سیاست سوالنامه‌های را به آدرس

یک عده از زنان کشور ما که در دسترسی من قرار داشت فرستادم که
جوابهای این فرهیختگان بیشترین کمک را در حلاجی عوامل بازدارنده آزادی
زنان در کشور ما برایم میسر ساخت.

نویسنده عبدالقیوم میرزاده